

بیمارستان مرکزی

برای اینکه
نزدیک به این
تاسیسات حیاتی
کار کنیم....

برای آمادگی جنگ با ویلن ها
قهرمان ها مشغول...

...چندین ایستگاه
پلیس در نزدیکی
مجاورت اینجا
واقع شده

منتظر
نتایج
بررسی
هستش

فعلا
آئویاما
_ کون
....

نیروی عملیاتی
ضد جنیش
آزادی فواهی
ماورا الطبیعه

تیم ترجمه MHA FANS

مترجم: A12ms, Mr. Grand zero, Deku Senpai

کلینر: F'(x), FM, Mirko, Sakasea

تایپست: Pardis, Mr. Grand zero, Deku Senpai

ویراستار: Eraser





همه ی افراد
اینجا بدون خستگی
با درنظر گرفتن فاکتور های
مختلف و قطعات مدارک
کار کردن تا اون رو فعلا
دور از خطر نگه دارن

حرف زدن
باهاش قراره
طول بکشه

بستگی به
مورد آئویاما

اقدام های ما
محدود میشه



در ضمن
فعلا، برقراری
وضعیت اضطراریه،
امنیت اولویت
هنوز یه مسئله ای
شماره یک ماست
محرمانست با تعداد افراد دخیل
کمتر ادامه میدیم

اندور سان
و جینست سان
مسئول نیروی اصلی
قهرمان ها هستن

[وایل وایلد پوسی کتس]

اما
بخاطرش
...

نقشه
اینه

رگدال

معذرت میخوام.
اینطوری نیست
که بهشون
اعتماد نداریم

چند وقته احساس
تنهایی میکنم،
ریوکو و بقیه ی
گروه نمیتونن
باهمون بیان

میو

میو!؟

پس لطفا
بهم جزئیات
مهم رو بگین!

کوسه ی من
جستجه
الان خبیثانه
ازش استفاده کمک بزرگ تری
میشه، درسته؟ به شما ها بکنم...



متفرقشون
کنیم...!

این
نه بهترین
و نه دومین
نقشه ی
برتره.. اما
چیزیه که
حتما لازمه
که انجامش
بدیم...



کسایی که نبرد
من در کامینو رو
شاهد بودن
از قدرت خالص
آل فور وان با خبرن



مشخصه که
شیگاراکی در
بحث قدرت از
آل فور وان
جلو زده

با تحلیل داده ی
ضبط شده از نبرد
استار اند استرایپ



به علاوه ی
تماس توسط
امواج رادیویی،
از میزان پیشرفت
"هوشیاری مشترک"
بین اون و شیگاراکی
نامطمئن هستیم

اون
در حمله به
تارتاروس
قدرتش رو به
نمایش کامل
گذاشت



حتی اگه
فقط با
اون دو تا
همزمان
رو به رو
باشیم...

هیچ
شانس بردنی
نداریم



آل فور وان
خودش رو به
عنوان آل فور وان
میشناسه و شامل
یکی از قوانین
"نظم نوین"
میشه

بخاطر
جلوگیری از
وضعیت کلی
صدا شدن
توسط
اسمشون



پس چرا
موقع نبرد
استار با هم
کار نکردن؟



اینطور نیست که اونا
هم خبر داشته باشن
و مطمئن بشن این
اتفاق نیفته؟



ما اینم
حساب کردیم
سوکائوچی کون



"باید اونا رو
حداقل ۱۰ کیلومتر
از هم جدا کنیم."

این پیش نیازی
هستش که باید
بهش دست پیدا
کنیم...

...
اگه میخوایم
شانس پیروزی
داشته باشیم



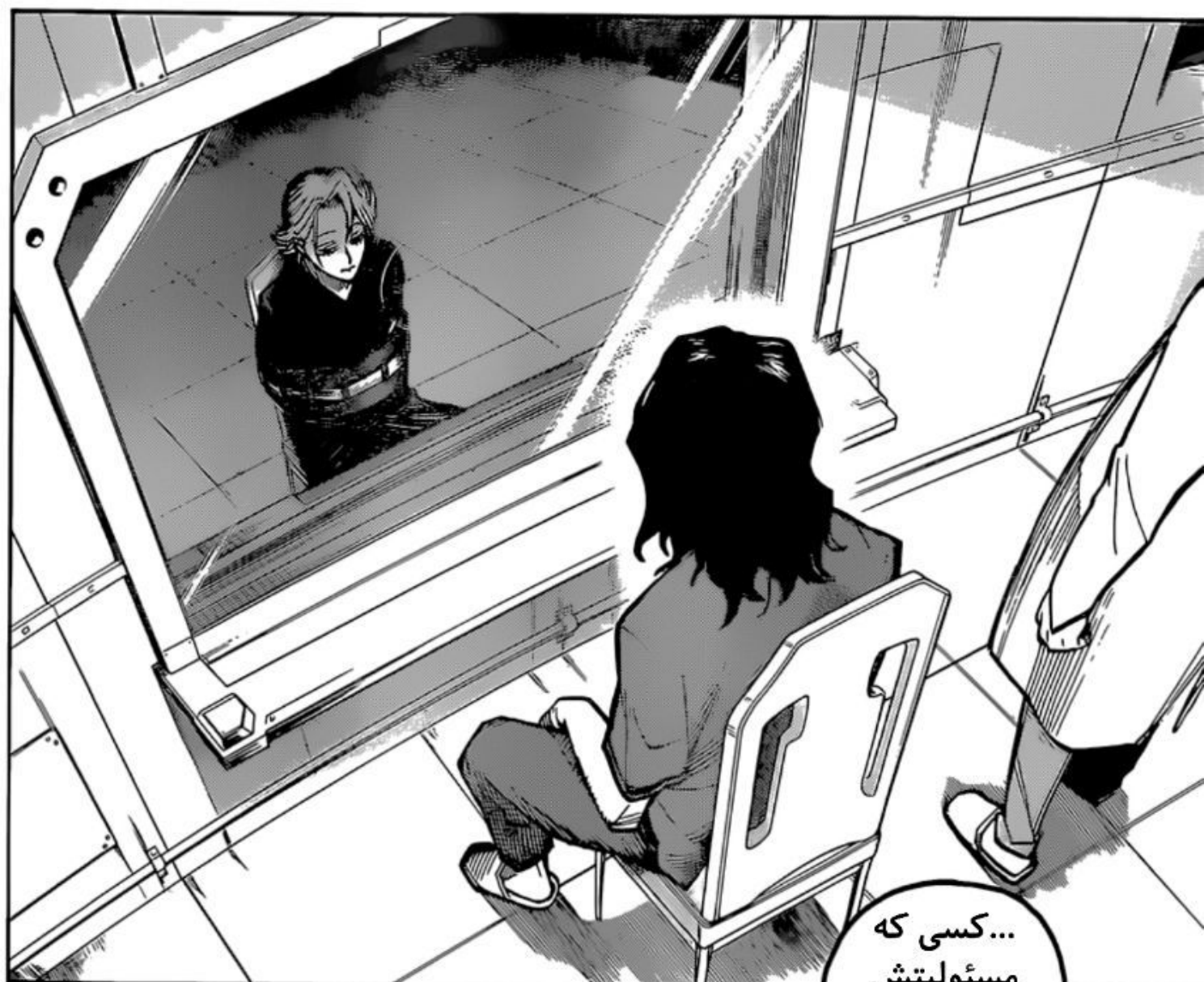




ایمان داشته باشم، میخوام بهش اعتماد کنم ولی...



تصمیم گرفتم تا به آئویامای جوان...



...کسی که مسئولیتش رو مستقیماً به عهده داره



شوتا
آیزاوا





... پس
سرنوشت
لیدی ناگانت نتیجه ی
.... چیزی بود که
آل فور وان بعد
شکست بزرگش
توسط آلمایت
به دست آورده



بعد از
آزمایش کامل
هیچ چیز
غیر عادی
پیدا نکردیم
امواج
مغزی هم
عادی بودن



پس چرا به عنوان
درس عبرت بقیه رو کشت؟
چرا برای دروغ گفتن والدینش
رو تهدید به مرگ کنه؟
چرا چیزی گذاشته
که بهش تصور کنه؟

با نگاه به گذشته،
اگه واقعا قابلیت
انفجاری تو این بچه
کاشته بود لحظه ی
خیانت فعال میشد...



... بفر ترس...
درون
این بچه...



تحت چیزی
که آل فور وان
کاشته...



ترسیدی؟

... و والدینش

世

تو زندگیت
اینقدر دوستی
که اینطوری
پات وایستن
پیدا نمیکنی



از خوده
وان فور آل؟

از چی
میترسی؟



...
بیشتر ایمانم
به خستادم و
... دلمش میخورد

قرچی بیشتر
ایمانشون رو
به من نشون
میدن...



...
از اینم
میترسم... مثل اونا
که دیگه
بدرخشم
ننوردم...

...



...
این چیزیه
کی میگه
دوباره دیگه
تسمیم قولناک که ازش
مشابه نمیگیرم میترسم
؟...

حتی اگه
دوستی که
دراز کردن
رو بگیرم
...
اگه خودم
رو در مقابل
آل فور وان
بینم...



میشودم
قدمشو کنای
بزارم.

تا به گوشه
تاریک تو جهان
پیدا کنم. عاری از
هر نور... جایی
که منتظر بشم
مرگ سراغم بیاد...

باید ترسی که درونش
ریشه زده رو به زور
بیرون بکشم



تو
میجنگی

تنها کاریه که
میتونی بکنی.



دوستات
دوستارن که
چیز هارو
ماله کشی
کنن..

...
اما من
بهت رک
میگم.



ممکنه
با نرمی باهات
برخورد شه

اما...
...
گناهانت
همیشه
باهاتن



آئویاما...
وقتی این
جنگ تموم
بشه... ممکنه
دیگه تو
یو ای جایی
نداشته باشی



قبلا
گفتم...
اجازه نمیدم با
عذاب وجدان
گناهان از
همه چی سیر
بشی...

... و با یه
مرگ رقت
انگیز و آرام
بمیری.



شاید با
آل فور وان
فرق نداشته
باشیم.

بحث دقیقا
همینه...

... که قراره به
این برسه که
چطور قصد داریم
ازت استفاده
کنیم.



نه تا وقتی
که من معلم
رشته‌ی
قهرمانی‌ام ...
... و تو
دانش‌آموز
منی.



هنوزم قصد
اخراجت رو
ندارم.

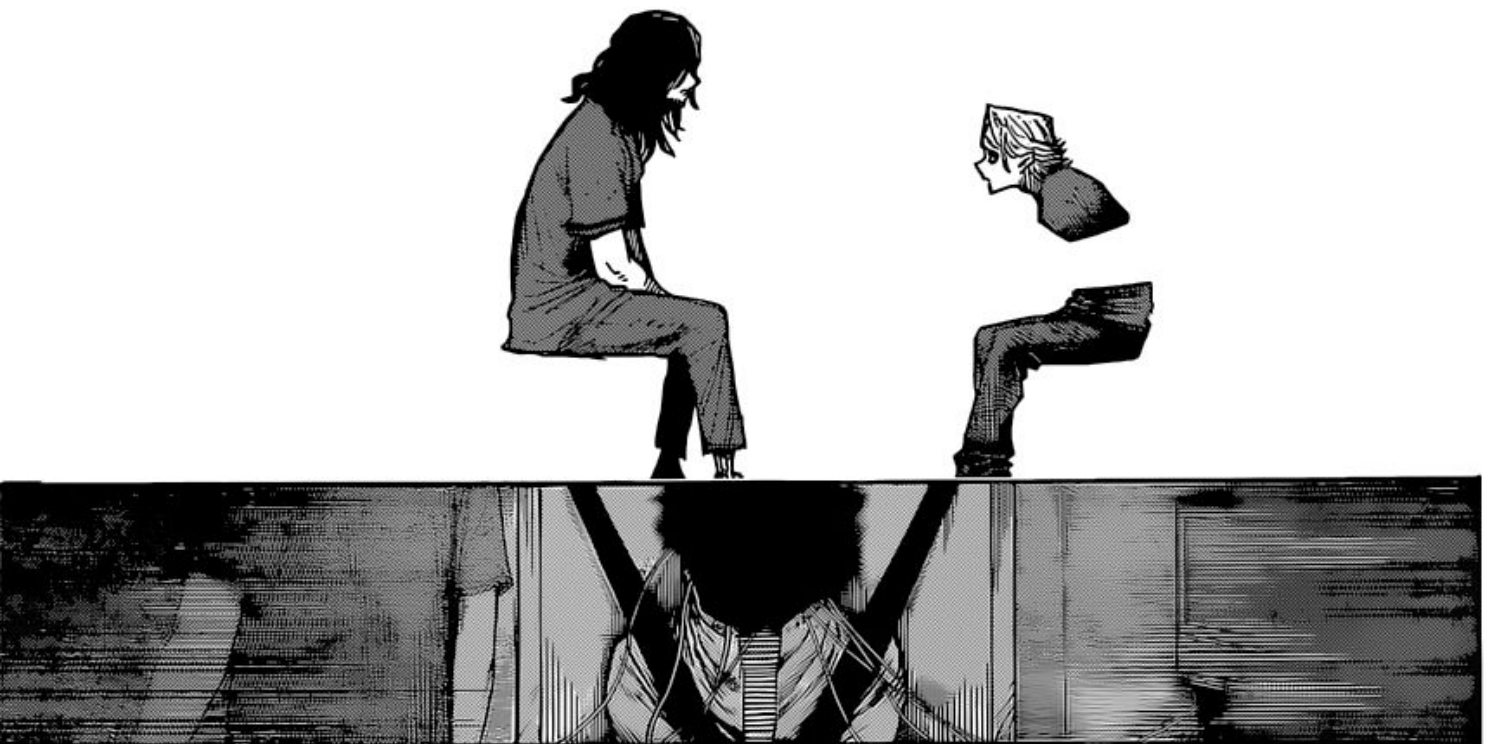


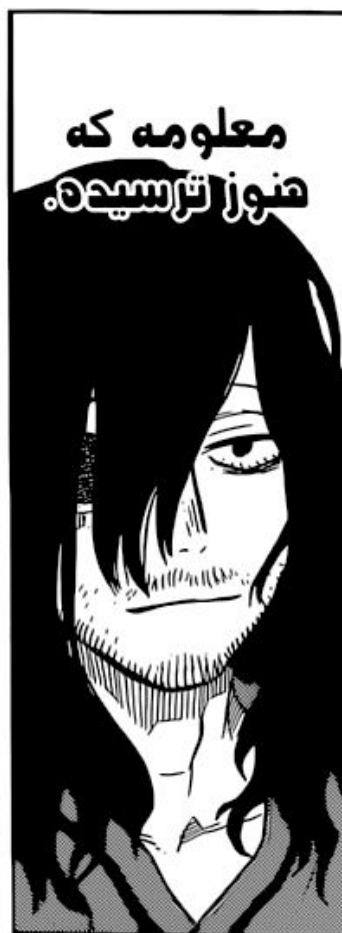
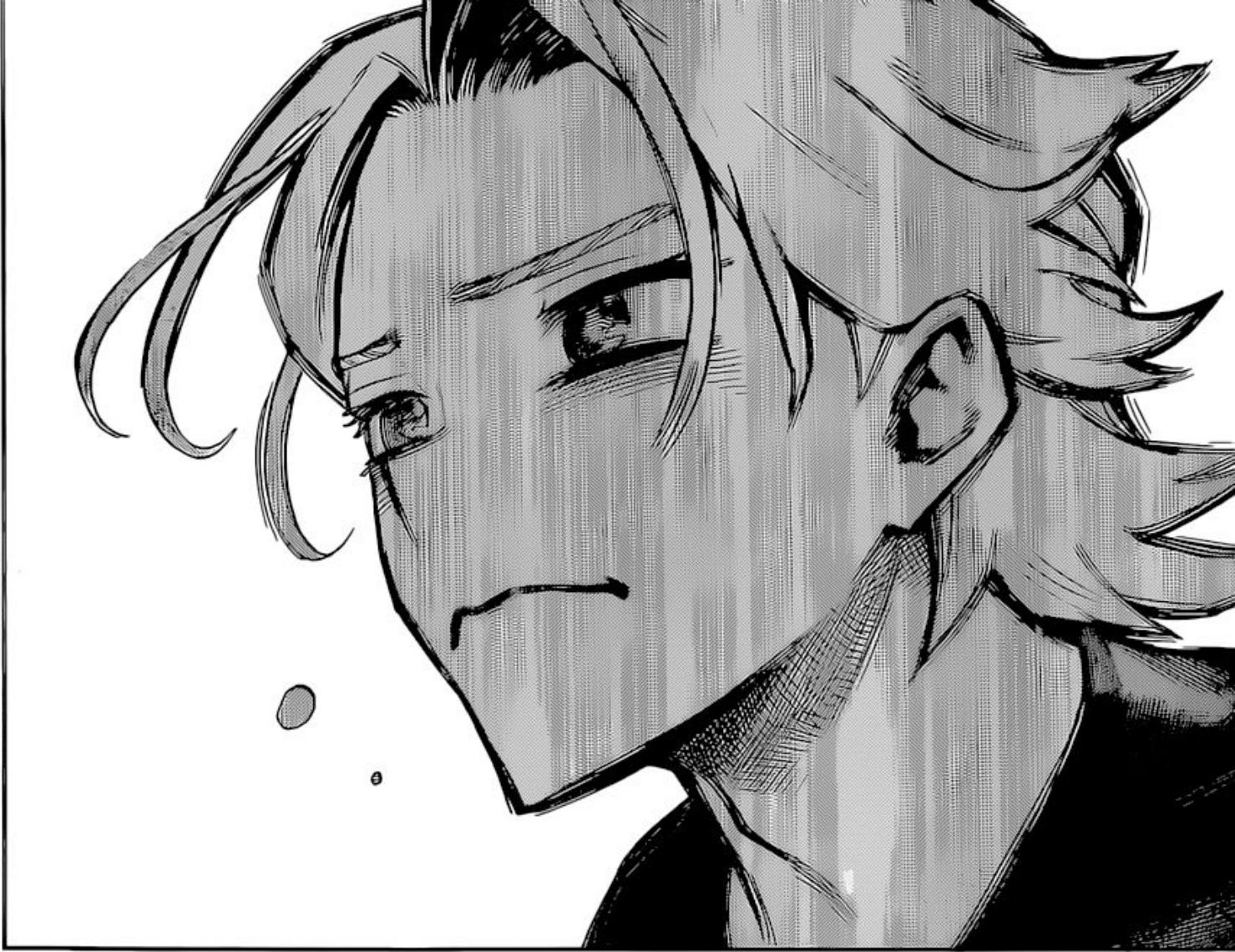
میدونم! آگه
اینو ببزیدم قلمه
چی ترمومه...

اینو
میدونم!!

برای به دست
آوردن پیروزی، باید
برای سمت شما
قدم به مشرقه
بشیم... درست مثل
اونا! فرقش با اونا
نداره!

قلمه‌ی
اینو رو
میفهمم!





این راه...

وقتشه!

بزن
بریم!

باشه.

...راهیه که
باهم قدم
برمی داریم.

پیتر ۳۴ داستان این که چطور
قهرمان شدیم پارت ۳

